

## موسی و فرعون کنند آشتی !

پیوسته به گذشته قسمت بیست و چهارم :



محمد امین فروتن

افغانستان امروز سرزمین شگفت انگیزی است و هر نوع پیشگویی در آن کاری است سخت دشوار! با این همه نه میتوانیم در برابر آنچه که بر زادگاه مان و سرزمینی که نیاکان پرافتخار مان در آن زندگی کرده و نفس کشیده اند نسبت به حوادث و وقائعی که بر این خیطه مظلوم میگذرند بی تفاوت باقی بمانیم البته میتوان در روشنی روز که شعله های سوزان آفتاب حقیقت های سبز حیات بشر را میسوزانند اندیشیدن در باره سرزمین و زادگاه مانرا تعطیل کرد و درباره سرنوشت مادر وطن نه اندیشید اما هیچگاه نه میتوان در تاریکی شب آنگاه که در تیاتر زندگی چرخ های آفتاب خاموش شوند و فیلمی از گذشته دردناک مان را صاحب هستی و کائنات به نمایش میگذارند و ما محکوم به دیدن تمامی صحنه های آن فیلم هستیم نه میتوان گفت که من این فیلم را نه میبینم ، نه هرگز نه ! روی همین سبب بهتر است به واقیعت های تاریخ و زندگی تن دهیم و خطراتی را که در مسیر حرکت و پیشرفت علمی و معنوی ملت ما قرار دارند نشان دهی کنیم . یکی از نتایج مهم و قابل لمس انتخابات سال ۱۳۹۳ ریاست جمهوری افغانستان این بوده است که نه تنها واکنشهای عاطفی و برخورد های مصنوعی به سبک کوبیسم را مؤقتاً تقلیل داده است بلکه چه بسا در همین مسیر و بر اثر چنین هم آهنگیهای شعاری و حمایت های ریأ کارانه " سیا " سی موجب آگاهی و شناخت متقابل طرفین از یکدیگر شده و آنها را احیاناً در بازیافتن نقاط افتراق و اشتراک افکار و باور های شان یاری میرسانند . در این صورت هیچ بعید نیست که برخی از افراد و گروه های که بصورت ریاکارانه با معاندان قبلی به تفاهم رسیده اند در گذشته دردناک تاریخ سیاسی مملکت ما همچون کارد و گوشت و یا هم آب و آتش با هم مینگریستند و در همین جهت همکاری مشترک شان به محور واحدی اما بنام اجندای " سیا " سی که لزوماً در افکار و اندیشه های یک جمعی از روشنفکران و یاهم فعالان سیاسی جامعه ریشه باید داشته باشد ، حصاربندی های که در گذشته نه چندان دور اطراف کمر های شان را بصورت مصنوعی بر سیم های مسینی (۱) از شعار های قومیت ، نژاد ، زبان و مذهب می بستند سیمای بسیار حقیر شانرا در " محفلی از زندان " عریان ساخت چه بسا که به قول مولوی حکایت ، حکایت « انگور و عنب و اوزوم و استا فیل!! » باشد و یا به قول دانشمندی « تاخود " رنگ " از میان برداشتی موسی و فرعون آرند آشتی . ! » نه میتوانیم باز هم از نخستین مسأله ای که ریشه در فرآیند

مشروعیت سیاسی و حقوق غارت شده و توده های مظلوم جامعه ما دارد آغاز نکنیم و باز هم خدا را صد ها بار شکر که سرانجام بتاریخ بیست و چهارم جوزای سال ۱۳۹۳ آب بر آتش عقده های تاریخی عده ای از ماجراجویان و فرصت طلبان، مردان حقیر و بزدل - خود خواه و ریاست طلب، ناپاک و مورد نفرت مردم که همیشه با کارت قومی، زبانی و نژادی بازی میکردند ریخته شد. در میدان سیاست همچون صحنه های زندگی و اندیشه و تفکر وقوع و به نمائیش گذاشتن چنین امر قابل ملاحظه است زیرا در حکومت های ضد مردمی - استبدادی و فاشیستی و ضد آزادی و برابری که هیچ، حتی در حکومت های نیز که گروه های حاکمه اش ادعای "دموکرات بودن" میکنند و از رأی آزاد مردم، قانون، اخلاق و دموکراسی دم میزنند اینگونه حضور و ستائیش از نزدیک به اکثریتی از شخصیت های حقیقی و حقوقی که مانند سطل های از چاه عمیق از پائین پر میشوند و به بالاحرکت میکنند و در حمایت از این کاندید محترم و یاهم آن کاندید بزرگوار به حرکت می آیند. خلاف اخلاق ابتدائی زعامت در یک جامعه مدنی و دموکراتیک بشمار میرود. مسخره ترین حمایتی که آنرا حمایت اصولی و فکری حامیان یک تفکر و اندیشه در کالبد یک حزب و نهضت سیاسی و تشکیلاتی می شمارند و بر آن افتخار و مباحثات میکنند پارادوکس اعتقادی از هر یکی از کاندیداهای محترم مقام ریاست جمهوری اسلامی افغانستان می نامیدند سوال و پرسش مهمی که اکنون بوجود می آید این است که چگونه ممکن است حاملان دوجریان معین سیاسی و لزوماً اعتقادی که اختلاف شان نه در تاکتیک و شیوه اجرای یک اندیشه بلکه در فرآیند شناخت تاریخی و اعتقادی نسبت به انسان و تکامل هستی به وضوح دیده میشود در مقطعی از تاریخ جامعه و جغرافیای ملتها باهم آشتی نمایند؟

ادامه دارد

**۱:** جواهر لعل نهرو از رهبران دانشمند تاریخ نیم قاره هند در اثر معروفش نگاهی به تاریخ جهان حکایت مردی را بیان میکند که از جنوب هند به « کرناسووارنا » آمده بود اطاف کمرش را با صفحات مسین می بست - یک مشعل فروزان هم روی سرش حمل میکرد و عصاً چوب بلندی بدست میگرفت. با حالت غرور آمیز و قدمهای سنگین راه میرفت و با این لباس شگفت انگیز در همه جا میگذشت هرگاه هرکسی دلیل این رفتار عجیب او را میپرسید می گفت دانش و علم او به اندازه ای است که اگر دوربندش را با صفحات مسینی نبندد ممکن است شکمش بترکد و چون دائماً دلش به حال مردم جاهلی که در اطراف وی در تیره گی، جهل و نادانی بسر میبردند میسوزد و روی همین دلیل همیشه یک مشعل فروزان روی سر خود حمل می کند ...